

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## ادامه‌ی بحث نماز؛ تأملاتی در سوره‌ی حمد

بحث نماز را پی می‌گرفتیم. در بحث سوره‌ی حمد به تأملاتی در این سوره مشغول بودیم؛ گفتیم سعی می‌کنیم سوره را چند بار از ابتدا تا انتها مرور کنیم و هر بار از یک منظر و با یک دیدگاه. بعد از چندین بار مرور سوره به تأملات عرفانی راجع به پیام‌های سوره‌ی حمد وارد شدیم. جلسه‌ی قبل در رابطه با نخستین آیه‌ی این سوره یعنی «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» نکاتی را خدمت عزیزان عرض کردیم که میانه‌ی بحث فرصت جلسه به پایان رسید؛ بحث را از همان جا که ختم کردیم، پی می‌گیریم. به نکته‌های دیگری راجع به نخستین آیه‌ی سوره‌ی حمد یعنی «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» توجه می‌کنیم.

## ادامه‌ی بحث «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

گفتیم متعلقِ «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» می‌تواند ابتدا می‌کنم یا استعانت می‌جویم یا تلاوت و قرائت می‌کنم باشد.

این که چرا «بِاللَّهِ» گفته نشده است و «بِسْمِ اللَّهِ» اَبْتَدًا یا اَقْرَأُ یا اَسْتَعِينُ گفته شده است؛ نکته‌ی قابل تأملی است. علتش این است که اکثر خلق به وادی توحید افعالی راه پیدا نکرده‌اند و نقش وسائط

را مدنظر دارند؛ هنوز به جایی نرسیده‌اند که افعال خودشان و افعال همه‌ی مخلوقات را بی‌واسطه فعل‌الله و کار خدای متعال ببینند؛ چون این‌گونه است، به واسطه توجه شده است؛ یعنی به اسم‌الله، یعنی در این فعل، اسم واسطه قرار گرفته است؛ هر فعلی که باشد؛ فعل مدد جستن و استعانت؛ فعل قرائت و تلاوت؛ فعل ابتدای به تلاوت سوره؛ یا هر فعل دیگری که باشد. چون هنوز اغلب کسانی که نماز می‌خوانند یا سوره‌ی حمد را تلاوت می‌کنند به نقطه‌ای نرسیده‌اند که بی‌واسطه فعل را فعل خدای متعال ببینند، لذا به مقام اسم توجه شده است. کم‌این‌که کارهای خود انسان هم این‌گونه است؛ به وساطت نفس او انجام می‌شود؛ که اینجا نفس هم اسم‌الله است؛ فعلی که از انسان صادر می‌شود، به وساطت نفس او صادر می‌شود به مقام اسم‌اللهی. این یک نکته که چرا نفرمود بالله بلکه فرمود «بِسْمِ اللَّهِ».

نکته‌ی دیگر این‌که حقیقت تسمیه خروج از تسخیر شیطان و ورود به تسخیر رحمان است. یعنی کسی که مسخر شیطان است، وقتی از تحت سلطه و استیلا و تسخیر شیطان خارج می‌شود و تسلیم خدا و مسخر خدا می‌شود و تحت استیلای رحمان قرار می‌گیرد، این ورود به استیلا و تسخیر رحمانی، همان «بِسْمِ اللَّهِ» است. بر این اساس در دل «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» هم هست. چون «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»، ورود است و این ورود مستلزم آن خروج است؛ خروج از تسخیر شیطانی و ورود به تسخیر رحمانی. لذا در روایات داریم اگر کسی «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» بگوید و «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» نگوید، چیزی کم ندارد.

امام باقر علیه السلام فرمودند: «أَوَّلُ كُلِّ كِتَابٍ نَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» ابتدای همه‌ی کتابهایی که از آسمان نازل شد، «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» بود. «فَإِذَا قَرَأْتَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» هنگامی که «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» را قرائت کردی، «فَلَا تُبَالِي أَنْ لَا تَسْتَعِيدَ» اگر استعاذه نکردی، «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» نگفتی، اهمیتی ندارد. «وَإِذَا قَرَأْتَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سَتَرْتُكَ فِيمَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ»<sup>۱</sup> وقتی «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» گفتی، حقیقت «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» بین تو و آسمان و زمین ستر می‌شود. یعنی با «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» از گزند شیطان هم مصون خواهی بود. این هم یک نکته. پس کسی که «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» می‌گوید، فی الواقع «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» در «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» اش ادا می‌شود و اگر استعاذه را اظهار نکرد، کم ندارد.

نکته‌ی دیگر این که «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» مثل یک سلاح می‌ماند که مؤمن به دست می‌گیرد و شیطان از این سلاح می‌ترسد و می‌گریزد. سلاح را باید به دشمن نشان داد و علنی کرد؛ سلاح را باید بلند کرد تا دشمن ببیند و بگریزد. لذا «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» را باید با صدای بلند گفت؛ جهر به «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ». حتی در نمازهایی که سوره‌ی حمد در آنها با صدای بلند خوانده نمی‌شود، مثل نماز ظهر و عصر، «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» را در آغاز سوره‌ی حمد و سوره‌ی بعد از

۱. کلینی، کافی، ج ۶، ص ۱۴۸ و حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۵۹.

آن، باید بلند گفت. چرا؟ چون اسلحه‌ای است که مؤمن به دست گرفته است و به نبرد شیطان می‌رود. این اسلحه را به شیطان نشان می‌دهد تا شیطان بگریزد؛ بر خلاف استعاذه، یعنی «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» که باید با صدای آهسته گفت؛ چون استعاذه فرار عبد از دست شیطان است. وقتی انسان می‌خواهد فرار کند، آهسته و مخفیانه فرار می‌کند؛ جلوی چشم کسی که می‌خواهد از او فرار کند، فرار نمی‌کند؛ چون گیر می‌افتد. چون آهسته و مخفیانه فرار می‌کند و استعاذه فرار از شیطان است، در نتیجه با صدای آهسته گفته می‌شود و چون «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» سلاح برگرفتن برای کارزار با شیطان است، این سلاح علنی و آشکارا برداشته می‌شود و لذا جهر به «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» در روایات امر شده است. یکی از نشانه‌های مؤمن همین جهر به «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» است. در حدیثی که از امام عسگری علیه السلام وارد شده است که پنج خصوصیت را برای مؤمن بیان فرمودند که یکی از آنها زیارت اربعین است؛ یکی دیگر از نشانه‌های مؤمن<sup>۲</sup> جهر به «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» است؛ یعنی «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» را با صدای بلند و آشکارا ادا کردن.<sup>۳</sup>

در «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» جلسه‌ی قبل بحث اسم بود. گفتیم به اسم چندگونه می‌توان توجه کرد. اسم مثل آینه می‌ماند. روایتی هم از امام رضا علیه السلام خواندیم که حضرت در مناظره با عمران

۲. مؤمن در روایات یعنی شیعه، یعنی پیرو اهل بیت علیهم السلام.

۳. حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۴۷۸.

صابی از مثال آینه استفاده کردند. وقتی به اعتبار اسمیت اسم، به اسم توجه می‌شود، طبیعتاً به خود آن اسم به ما هُوَ یک لفظ در اسماء لفظی یا یک شیء خارجی در اسماء عینی، متمرکز نیستید؛ از آن غافلید. وقتی اسم کسی را می‌شنوید، در ژرفای آن واژه و معانی و ترکیباتش و امثال اینها نمی‌روید؛ صاحب اسم را به یاد می‌آورید. اگر این‌گونه نگاه کردید، اینجا اسم عین خود مسمّاست؛ چون هیچ چیز از خود ندارد؛ اصلاً توجهی به خود اسم نکردید. با شنیدن یا دیدن اسم یا توجه به اسم یا برخورد به اسم، به مسمّا توجه کردید. یعنی آن اسم هیچ وجودی، هیچ شخصیتی، هیچ حکمی، هیچ اثری در برابر مسمّا ندارد. هر چه آثار، وجود و تشخص است، مال مسمّاست. این مال وقتی است که به اسم، به اعتبار اسمیت توجه می‌کنید.

کراً بیان کرده‌ایم که اسم‌ها فقط الفاظ نیستند. اسم‌های خارجی، اسم‌هایی که اعیان خارجی‌اند هم اسمند. وقتی فرد به اسم توجه می‌کند و به این توجه کردنش هم توجه دارد؛ یعنی این نظر کردن به اسم را حس می‌کند و توجه دارد که الان دارم به اسم توجه می‌کنم. در این حالت که از توجه به خود اسم غافل نیست، بر خلاف صورت اوّل، به یک لحاظ می‌توان گفت این اسم عین مسمّاست؛ چون می‌داند این اسم است و حقیقت مستقلّی نیست و به عنوان اسمیت به آن توجه دارد. به یک لحاظ دیگر چون به خود اسم توجه دارد، این اسم غیر از مسمّاست؛ غیر از کسی است که صاحب این اسم است.

حالت سوم وقتی است که به اسم توجه می‌کند به‌گونه‌ای که برای خود آن اسم شخصیت و وجودی قائل می‌شود. اینجا اسم غیر از مسمّاست.

به مثال آینه توجه کنید. یکبار به آینه نگاه می‌کنید؛ اصلاً هیچ توجهی به این که آینه چه شکلی است و چه ابعادی دارد، ندارید؛ آنجا فقط صورتی که در آینه است را می‌بینید. این توجه شما به آینه عین توجه شما به صورت داخل آینه است. یک وقت به هردو توجه دارید؛ یعنی هم می‌دانید این آینه است و صورتی درونش است که به آن صورت نگاه می‌کنید؛ و هم درعین حال به خود آینه و خصوصیاتش توجه دارید؛ این نگاه شما به یک لحاظ نگاه به صاحب صورتی است که صورتش داخل آینه افتاده است و به لحاظ دیگر نگاه به خود آینه است. حالت سوم حالتی است که اصلاً به خود آینه توجه می‌کنید؛ آینه را شیئی می‌دانید دارای شکل و ابعاد و جنس و تراش و قاب خاصی و خصوصیات دیگر. وقتی این‌گونه نگاه کردید، این اسم، غیر مسمّاست؛ خودش مسمّایی شده است؛ ولو این که وقتی به آینه نگاه می‌کنید، صورت داخلش را هم می‌بینید. اما اینجا برای آن تشخیصی قائل شده‌اید. این غیر مسمّاست. توجه به اسماء هم همین سه حالت را دارد. گفتیم همه‌ی موجودات عالم خلقت اسماء الله‌اند. یک وقت آنها را اسم می‌شمارید و مسمّا را در آنها می‌بینید. یعنی به هرچه نگاه می‌کنید، خدا را در آن می‌بینید؛ یک وقت هم آنها را می‌بینید و هم خدا را می‌بینید؛ یک وقت به خود آنها را منهای خدا، نه به عنوان اسم، به عنوان موجود مستقلّی توجه می‌کنید. این سه حالت و این هم سه نوع نگاه به اسم.

نکته‌ی دیگر این که انسان بین دو وادی قرار گرفته است. یک وادی را دار الشیطان و دیگری را دار الرحمن می‌گوییم. یک جا قلمرو شیطان و جای دیگر قلمرو رحمان است. اگر نفس انسان مسخّر شیطان شد، این انسان اسم شیطان است؛ خُلق شیطانی دارد؛ افکار شیطانی دارد؛ سخن شیطانی دارد؛ نگاه شیطانی دارد؛ آرزوهای شیطانی دارد؛ اعمال شیطانی دارد؛ او را نگاه کنی، در آینه‌ی

وجود او شیطان را می‌بینی. پس به این لحاظ اسم شیطان است. اما اگر مسخر عقل شد، این شخص اسم رحمان می‌شود. نفس او اسم رحمان می‌شود؛ یعنی سخن‌های خدایی می‌گوید؛ اندیشه‌های خدایی دارد؛ کارهای خدایی می‌کند؛ آرزوهای خدایی دارد؛ افکار خدایی دارد؛ او اسم رحمان شده است. لذا همه‌ی کارهای انسان یا از جهت شیطانی صادر می‌شود یا از جهت رحمانی، بسته به این که انسان خود را در کدام دایره، قلمرو و حاکمیت قرار داده باشد؛ حاکمیت شیطان یا رحمان. چون این‌گونه است، به همه‌ی انسان‌ها و مؤمنین امر شده است که اول هر کار که می‌خواهید انجام دهید، بگویید «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ». یعنی کاری که می‌خواهید انجام دهید؛ مطلبی که می‌خواهید بگویید؛ عبارتی که می‌خواهید بنویسید؛ نگاهی که می‌خواهید بکنید؛ لقمه‌ای که می‌خواهید بخورید؛ جرعه‌ای که می‌خواهید بنوشید؛ جامه‌ای که می‌خواهید بپوشید؛ هر کار که می‌خواهید انجام دهید، گفتند اول هر کار بگو «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ». یعنی این کار را تحت قلمرو رحمان انجام بده تا از جهت نفس شیطانی خارج شوی و به جهت رحمانی وارد شوی. آن کار «بِسْمِ اللَّهِ» انجام شود؛ تحت قلمرو رحمانی انجام شود، نه شیطانی. تا اینجا بحث اسم بود.

«بِسْمِ اللَّهِ». الله عَلم است برای ذات؛ یعنی یک اسم خاص است برای ذات حقّ متعال. به عنوان مقام ظهور ذات که فعل و مشیت حقّ متعال است. خود ذات غیب مطلق است؛ نه اسمی دارد، نه رسمی. هیچ راهی برای شناخت ذات وجود ندارد؛ این راه مسدود است؛ احدی راهی به شناخت ذات حقّ متعال ندارد؛ حتی انبیاء، حتی پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم. ذات حقّ متعال قابل شناخت نیست. چون چیزی قابل شناخت است که خصوصیات، اسماء و صفاتی داشته باشد. شما هر چه را می‌

شناسید، از صفات و خصوصیاتش می‌شناسید. به تعبیری از اسمائش می‌شناسید. شیء مادی را از رنگش، وزنش، ابعادش، شکلش، زبری و نرمی‌اش و از دیگر خصوصیاتش می‌شناسید. والا ذات آن چیز را که نمی‌توان شناخت. شخصی را می‌شناسید، قیافه، افکار، کارهایی که انجام می‌دهد و خُلقیاتش را می‌شناسید، اما ذاتش را که نمی‌شناسید. هر چیز که قابل شناخت است، به اعتبار اسماء و صفات و خصوصیاتش است که شناخته می‌شود. ذات حقّ متعال غیب مطلق است. «لا إِسْمَ لَهُ وَ لَا رَسْمَ لَهُ»<sup>۴</sup>؛ لذا ذات حقّ متعال قابل شناخت نیست. اما اگر از این پله پایین بیایید، اسماء و صفات به اعتبار ظهورشان به فعل و مشیّت قابل شناختند. این اسماء و صفات حقّ متعال است که قابل شناخت است؛ آن هم در مقام فعل و مشیّت. مشیّت دو تا اعتبار دارد. جلسه قبل روایت آن را خواندیم. گفتیم مشیّت آن چیزی است که خدا بی‌واسطه خلق کرد و خدای متعال همه‌ی عالم را به واسطه‌ی مشیّت خلق کرد. لذا یک روی مشیّت به سمت بالاست؛ به سمت ذات حقّ متعال و مقام غیب است؛ یک روی دیگر آن به سمت خلق است. مشیّت وسط است؛ مقام برزخیّت دارد. یک روی مشیّت به سمت غیب مطلق، به سمت ذات حقّ متعال است؛ یک رویش به سمت مخلوقات جهان خلقت است. به اعتبار اوّل که رو به غیب مطلق دارد، به مشیّت عرش گفته می‌شود؛ و به اعتبار این‌که رو به جهان خلقت، از عوالم مختلف وجود، دارد، به آن کرسی می‌گویند. عرش و کرسی دو نام برای مشیّت است؛ به اعتبار توجّه به بالا که غیب مطلق است بدان عرش گویند و به اعتبار توجّه به پایین که عالم خلقت است، بدان کرسی گفته می‌شود. لذا داریم

<sup>۴</sup>. صدر الدین شیرازی، شرح اصول الکافی، ج ۳، ۴۳۵ و حسینی همدانی، درخشان پرتوی از اصول کافی، ج ۱، ص ۹۱.



«الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى»<sup>۵</sup> خدای رحمان بر عرش استوا پیدا کرد. بعداً خواهیم گفت این «استوی» به چه معناست؛ یا داریم «وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ» کرسی او آسمان‌ها و زمین را در بر گرفته است. آن عرش، این هم کرسی.

«الله» از نظر لغوی ریشه‌های مختلفی دارد. یکی گفته‌اند از «آله»، «إله» گرفته شده است و الف و لام بر سر «إله» آمده است و الف اول آن هم افتاده است و «الله» شده است. «إله» به معنای معبود است؛ پس «الله» یعنی معبود خاص. آله به معنای عبد. دومین ریشه‌ای که برای «الله» گفته‌اند، این است که از «آله» گرفته شده است. «آله» یعنی متحیر شد؛ یا جَزَعَش بسیار شدت پیدا کرد؛ یا بر آن موجود فَزَع کرد و به او پناه برد. سومین احتمال گفته‌اند ممکن است «الله» از «وَلَه» گرفته شده باشد؛ «وَلَه» یعنی محزون شد؛ یا متحیر شد؛ یا ترسید و جَزَع کرد. چهارمین ریشه‌ای که برای «الله» احتمال داده‌اند، گفته‌اند از «لاه» گرفته شده است. «لاه» به معنی آفرید؛ «لاه»، «يَلُوه». بنابراین معنی «الله» می‌شود آن آفریننده. احتمال دیگر گفته‌اند از «لاه»، «يَلِيه» گرفته شده باشد؛ به معنای پوشاند؛ یا بالا رفت. ششمین احتمالی که در ریشه‌ی «الله» داده شده است، گفته‌اند ممکن است از «لاها» گرفته شده باشد. «لاها» در زبان عربی نیست؛ سیرانی است. گفته-

۵. سوره طه، آیه ۵.

۶. سوره بقره، آیه ۲۵۵.

اند ریشه‌ی «الله» ممکن است «لاها»ی سیریانی باشد؛ الفِ آخر «لاها» افتاده است و اولش الف و لام آمده است و «الله» شده است. «لاها» یعنی غایبی که شناخته شده هم هست؛ یا به تعبیری هر چیز که از چشم‌ها غایب باشد و بر دل‌ها شناخته شده باشد، که همان الله و ذات مقدّس حقّ متعال است که معروف فطرت همه است؛ اما غیب هم هست؛ غیب مطلق است.

پس «بِسْمِ اللَّهِ»، «الله»ی که «الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» است. در «الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» دو احتمال وجود دارد؛ یکی این که رحمان و رحیم صفت «الله» باشد؛ یعنی بِسْمِ اللَّهِی که آن «الله» رحمان و رحیم است. احتمال دوم این است که رحمان و رحیم صفت اسم باشد؛ یعنی بِسْمِ اللَّهِی که آن اسم، رحمان و رحیم است.

«الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» دو بار تکرار شده است؛ یکی در «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»، یکی هم بعد از «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ». گفته شده که مناسب‌تر این است که در «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»، «الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» صفت برای «اسم» باشد و بعد از «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»، «الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» صفت برای ذات حقّ متعال، یعنی برای «الله» باشد. چون اسماء عینی خدا همان‌طور که مظاهر خدای متعال هستند، مظاهر همه‌ی صفات خدا هم هستند. یعنی همه‌ی صفاتِ «الله» در اسماء عینیّه‌ی خدا تجلّی کرده است؛ لذا رحمانند؛ رحیم هم هستند.

«رحمان» یعنی چه؟ «رحمان» حقیقتی است که همه‌ی مخلوقات را دربرمی‌گیرد از راه هستی‌بخشی، یعنی بسط وجود و حفظ هستی آنها، یعنی ابقاء آنها و به کمال رساندن آنها. مثل گیاهی که خلق شده است و رشد می‌کند و به یک درخت تنومند پر از میوه و گل مبدل می‌شود. همه‌ی اینها مظاهر رحمانیت حقّند؛ وجود دادن، باقی نگاه‌داشتن و به آنچه که اقتضای فطرت آن چیز است، آن چیز را نائل کردن و رساندن؛ خواه آن اقتضا، اقتضای دنیوی باشد، خواه اخروی.

گفتیم «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى». «اسْتَوَى» همان نسبت یکسانی است که حقّ متعال با همه‌ی مخلوقات دارد. چون همه‌ی مخلوقات در هستی یافتن، به یکسان از خدای متعال هستی رادریافت کرده‌اند، لذا رحمانیت حقّ متعال به نسبت یکسان با همه چیز کوچک و بزرگ رابطه دارد. لذا فرمود: «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى».

اما «رحیم» چیست؟ «رحیم» افاضه‌ی کمالات اختیاری به موجودات مختار است، که انسان و جن هستند. کمالین که مقامات معنوی‌یی که یک انسان در مسیر عبودیت حقّ متعال می‌تواند بدان نائل شود، از مظاهر رحیمیت حقّ متعال است؛ چون این عبد از راه فعل اختیاری، با در پیش گرفتن راه سلوک و طی کردن راه عبودیت و بندگی حقّ متعال، به این مقامات نائل می‌شود. اعطای این مقامات و مراتب و کمالات از مظاهر رحیمیت حقّ متعالند. لذا از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت شده است که فرمودند: «الرَّحِيمُ بِنَا فِي أَدْيَانِنَا» خدا به ما رحیم است؛ در دینی که در اختیار ما قرار می‌دهد. «وَدُنْيَانَا وَآخِرَتِنَا» و رشدی که در دنیا نصیب ما می‌کند و مقامات معنوی‌یی که

در آخرت ما را به آن نائل می‌سازد. «خَفَّفَ اللَّهُ عَلَيْنَا الدِّينَ» خداوند دین را برای ما سبک قرار داد؛ سخت و سنگین قرار نداد. «وَجَعَلَهُ سَهْلًا خَفِيفًا» و آن را آسان و سبک قرار داد؛ - اینها از رحیمیت حق است. - «وَهُوَ يَرْحَمُنَا بِتَمَيُّزِنَا مِنْ أَعْدَائِهِ.»<sup>۷</sup> و آن رحیم ما را مورد رحمت قرار می‌دهد با متمایز ساختن ما از دشمنان خویشتن. پس رحیم مختص و ناظر بر آنچه است که در حوزه‌ی اختیاری موجود مختار، خواه انسان، خواه جن، اعطا و افاضه می‌شود. ولی رحمان متعلق به همه‌ی موجودات است؛ از جمادات و گیاهان و حیوانات و انسان‌ها و جن‌ها و ملائکه و تمام موجودات دیگر عالم هستی.

رحمت رحیمیه‌ی حقّ متعال به معنای رضاست؛ رضایت خدای متعال، که ضدّ آن غضب است. رضایت و غضب ناظر بر موجود مختار است. یعنی موجود مختار است که ممکن است به گونه‌ای رفتار کند که مورد رضایت یا غضب الهی قرار گیرد. پس رحمت رحیمیه‌ی حقّ متعال به معنی رضایت خدای متعال است. رحمتی که در روایات و ادعیه داریم «سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضَبَهُ»<sup>۸</sup> رحمت خدا بر غضب خدا سبقت گرفته است؛ رحمت رحمانیه است. رحمت رحمانیه‌ی حقّ متعال بر غضبش سبقت دارد؛ یعنی موجودی که مورد غضب خدا هم هست، بالأخره وجود دارد؛ هستی دارد؛ این هستی مظهر رحمانیت حقّ متعال است. مبدأ بسط وجود و بقاء وجود و به کمال رسیدن هر موجود، رحمانیت حقّ متعال است. موجودی که با فعل اختیاریش خود را مشمول غضب الهی

<sup>۷</sup>. مجلسی، بحار، ج ۸۹، ص ۲۳۳ و صدوق، توحید، ص ۲۳۲.

<sup>۸</sup>. مجلسی، بحار، ج ۹۱، ص ۲۲۹ و سیّد بن طاووس، إقبال الأعمال، ج ۲، ص ۱۰۸.

قرار داده است، پیش از آن که مغضوب الهی باشد، بالأخره وجود دارد و وجودش یعنی شمول  
رحمانیت حق در حقّ او؛ یعنی هستی بخشی خدا در حقّ او. بالأخره به او هستی داده شده است و  
الان هم هستی اش باقی است و ممکن است از نظر جسمی هم در حال رشد و بالندگی باشد؛ اینها  
همه مظاهر رحمانیت حق است؛ ولو این که به خاطر فعل اختیارش مغضوب حق است.

به تعبیری می شود گفت «رحمان» به مبدأیت و «رحیم» به مرجعیت توجّه دارد. مبدأیت حقّ  
متعال در ایجاد موجودات، ناشی از رحمانیت حق است. رساندن موجودات به کمالات معنوی و  
مقامات انسانی رجوع دادن موجودات به حقّ متعال ناشی از رحیمیت حق است. لذا رحمانیت در  
مبدأیت و قوس نزول ظهور می کند و رحیمیت در قوس صعود که رجوع است؛ «إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ  
رَاجِعُونَ»<sup>۹</sup>.

«الله» جامع «رحمان» و «رحیم» است. یعنی هر دوی آنها در دل «الله» هست؛ چون «الله» اسمی  
است که به ذات مستجمع جمیع صفات کمالیه تعلق گرفته است؛ بنابراین صفات کمالیه، خواه  
رحمانیت باشد، خواه رحیمیت، هر دو در «الله» هست. لذا «الله» مقام جامعیت را دارد؛ «رحمان»  
ناظر بر مبدأیت و «رحیم» ناظر بر مرجعیت حقّ متعال است.

---

<sup>۹</sup>. سوره ی بقره، آیه ی ۱۵۶.

حالا علت این که «الله» مقدّم بر «رحمان» و «رحمان» مقدّم بر «رحیم» قرار گرفته است را میتوان متوجّه شد. «الله» امّ الأسماء است؛ همه‌ی اسماء از «الله» متفرّع شده‌اند؛ لذا «الله» ابتدا آورده شده است. بعد «رحمان» است که همه‌ی موجودات عالم هستی را در بر گرفته است؛ آن مقام هستی-بخشی و ایجاد حقّ متعال است؛ لذا در پله‌ی دوم قرار گرفته است؛ و «رحیم» که ناظر بر موجود اختیاری است و بازگشت به سوی خدای متعال است، در مرتبه‌ی سوم قرار گرفته است. لذا ترتیب آن هم ترتیب قراردادی نیست؛ با واقعیت‌هایی که در هستی وجود دارد، تطبیق دارد. لذا فرمود

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»؛ به ترتیب.

جلسه‌ی قبل مفصّل به حدیث نقطه‌ی تحت الباء اشاره کردم؛ گفتیم «الف» اشاره است به مرتبه‌ی وجود؛ «ب» اشاره است به مقام مشیّت و به فعل حقّ متعال، فعلی که «لَا فَرْقَ بَيْنَ اللَّهِ وَ بَيْنَهُ»<sup>۱</sup> و نقطه‌ی تحت الباء تعین امکانی یا تعین فعل به امکان است. لذا آن حدیث معنا پیدا کرد.

همه‌ی کتاب‌های آسمانی آمده‌اند تا رابطه‌ی بین عبد و حق را اصلاح و تصحیح کنند و همه‌ی آنچه که در این اصلاح رابطه است، در سوره‌ی حمد خلاصه شده است؛ از مبدأ و معاد و آنچه عبد در این بین باید پیشه و اختیار کند. چه در حوزه‌ی معرفت‌الله کتب آسمانی آمدند تا معارف مبدأیه را به بشر دهند؛ چه در حوزه‌ی معادشناسی، ادیان الهی آمدند تا انسان را با فرجام خود آشنا کنند؛ و چه در بین مبدأ و معاد، در زندگی دنیا، تکالیف و وظایف و دستورالعمل‌های لازم را

<sup>۱</sup>. اقتباس از مناجات رجبیه: مجلسی، بحار، ج ۹۵، ص ۳۹۲.

برای طی کردن مسیر کمال، در اختیارش قرار دادند. این همه‌ی آنچه است در که کتب آسمانی است. قرآن امّ همه‌ی کتب آسمانی و مُهْمِین بر همه‌ی کتب است؛ همه‌ی کتاب‌ها را دربر دارد؛ زبور داود، صحف ابراهیم، تورات موسی، انجیل عیسی، همه‌ی کتب انبیای الهی در دل قرآن کریم هست. قرآن همه‌ی آنها را دارد؛ به‌علاوه‌ی خیلی چیزها که هیچ‌یک از آنها نداشتند؛ مُهْمِین بر همه‌ی کتب است. همه‌ی کتب در قرآن است. همه‌ی قرآن در این سه حوزه است؛ و این سه حوزه در سوره‌ی حمد وجود دارد؛ و همه‌ی اینها در «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» وجود دارد. پس همه‌ی اینها در «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» جمع است و همه‌ی اینها در «ب» که مقام مشیت است، جمع است. و گفتیم که امیرالمؤمنین علیه السلام نقطه‌ی تحت باء است. لذاست که این حدیث از امیرالمؤمنین علیه السلام که فرمودند: «اگر من می‌خواستم بار هفتاد شتر را سنگین می‌کردم؛ یعنی بار هفتاد شتر پر از نوشته‌هایی که در شرح سوره‌ی حمد است؛ یا در شرح «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» سوره‌ی حمد است.» یعنی همه‌ی معارف در همین خلاصه است. و آن کسی که این کار را می‌تواند بکند، همان نقطه‌ی تحت باء است. جلسه‌ی قبل گفتیم نقطه‌ی تحت باء مقام شارحیت دارد.

فعلاً در این دور همین قدر در شرح «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» کافی است.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ